

به نام خدا

فهرست مطالب

۱	فصل اول یونگ و ناخودآگاه
۲	یونگ و فروید
۳	سمبل‌های تکامل فردی
۷	اسطوره‌ها در زندگی ما
۱۰	پیوستگی با طبیعت
۱۲	نیروهای پنهان
۱۴	شخصیت شماره ۱ و شماره ۲
۱۷	فصل دوم روان
۲۰	آگاهی و مغز سه گانه
۲۴	خودآگاه و ناخودآگاه
۲۵	مارشال مک لوهان و خودآگاهی توده
۳۰	تمامیت حافظه
۳۴	مغز مانند یک دستگاه تلویزیون است
۳۶	پویایی خودآگاهی
۳۷	کهن‌الگو و عقده
۴۴	کهن‌الگوی رشد
۴۷	فصل سوم رؤیاها
۵۰	آیا گونه‌های دیگر هم رؤیا می‌بینند؟
۵۲	تأثیر محرومیت از خواب

- ۵۳ چرا رؤیا می بینیم؟
۵۹ رؤیاها و خودآگاهی
۶۳ ماهیت ناخودآگاه رؤیاها
۶۴ کار با رؤیاهای تان

۷۱ فصل چهارم تیپ‌های شخصیتی

- ۷۲ درون‌گرا و برون‌گرا
۷۵ چهار کارکرد
۷۸ کارکرد مغلوب
۸۱ مسیر رشد فردیت
۸۲ تیپ برون‌گرا
۸۴ تیپ درون‌گرا
۸۸ کارکرد تفکر
۹۱ کارکرد احساس
۹۸ کارکرد حس
۱۰۳ کارکرد شهود
۱۰۵ تیپ‌های روان‌شناختی و مسیرهای رشد

۱۰۷ فصل پنجم سایه

- ۱۰۹ تیپ‌های روان‌شناختی و رشد فردیت
۱۱۱ آیا ما در آغاز تولد مانند لوحی سفید هستیم؟
۱۱۳ چرا سایه ظاهر می‌شود
۱۱۵ سایه در رؤیاها
۱۱۹ نقاب و رابطه آن با سایه
۱۲۱ فرافکنی
۱۲۳ دختری با توانایی‌های مکانیکی
۱۲۶ سایه و مسئله شر
۱۲۸ سایه‌ای که در نور دانش پنهان شده است

- ۱۳۲ پرداختن به سایه در رؤیاهای تان
۱۳۵ متوقف کردن سایه در زندگی روزمره

۱۳۹ فصل ششم زنانگی و مردانگی

- ۱۴۰ یونگ چگونه مفهوم آنیما و آنیموس را گسترش داد
۱۴۴ دو جنبه آنیما و آنیموس
۱۴۵ آنیما و آنیموس به عنوان سایه
۱۴۹ آنیما و آنیموس به عنوان کهن‌الگوی رابطه
۱۵۱ بحران عاطفی که آنیما و آنیموس به وجود می‌آورند
۱۵۳ آنیما و آنیموس در رؤیاهای ما
۱۵۴ اسطوره‌ها در رؤیا
۱۵۹ فرافکنی‌های آنیما و آنیموس
۱۶۲ وحدت اضداد
۱۶۵ افسانه شوالیه و جام مقدس
۱۶۸ آنیما و آنیموس در روابط
۱۷۲ دنیای زنانه در راه است

۱۷۷ فصل هفتم خویشتن

- ۱۷۸ الهه درون ما
۱۸۳ ماندالاها
۱۸۷ کارکرد متعالی
۱۹۰ خویشتن در رؤیاها
۱۹۷ شخصیت مانا
۲۰۱ خودشکوفایی
۲۰۴ خلاقیت و خویشتن

- ۲۱۰ پی‌نوشت
۲۱۳ مراجع

سخن ناشر ...

سید سهیل رضایی
رئیس هیئت مدیره بنیاد فرهنگ زندگی



از آنجا که بنیاد فرهنگ زندگی ابتدا یک نهادی آموزشی و پس از آن یک مؤسسه انتشاراتی است، بنابراین همیشه دغدغه آن را دارد که مخاطبان خود را با آثاری آشنا کند که علاوه بر تأثیرگذار بودن، در زندگی روزمره هم کاربرد داشته باشد.

بنیاد فرهنگ زندگی از سال ۸۳ که آموزش‌های توانمندسازی انسانی (اعتماد به نفس و ارتباط مؤثر) مبتنی بر نظریه پروفسور یونگ را آغاز کرد همیشه به دنبال اثری بود که بتواند نظریه او را به طور جامع منتقل کند و در این انتقال مطمئن باشد که هم سادگی کلام رعایت شود و هم از غنای مطلب ذره‌ای کاسته نشود. بعد از چاپ چندین کتاب هنوز نیاز به یک کتاب مقدماتی حس می‌شد. وقتی به این کتاب رسیدیم آن را تا به امروز جامع و مانع یافتیم. بنابراین دغدغه دوم، مترجم آن بود که خدا را شکر با قبول زحمت توسط خانم ساره سرگلزایی که از خانواده‌ای به نام در عرصه روانشناسی ایران‌اند و خود نیز در این رشته فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد هستند کار به سرانجام خوبی رسید. ما امروز مفتخریم که فراوان از سوی خوانندگان تماس داشته‌ایم که این کتاب سلامی گرم به افرادی است که می‌خواهند مسیر را برای آشنایی با یونگ آغاز کنند.

فصل اول - یونگ و ناخودآگاه ۱

فصل اول

یونگ و ناخودآگاه

هر پیشرفت فرهنگی، از نظر روان‌شناختی گسترش آگاهی است؛ یک نوع ظهور آگاهی است که فقط از طریق فرایند انتزاع رخ می‌دهد.

کارل یونگ

این کتاب درباره روان‌شناسی ارائه شده توسط کارل گوستاو یونگ در نیمه اول قرن ۲۰ است و همچنین به آنچه در ارتباط با دیدگاه او و در رابطه با ورود ما به دنیای جدید قرن ۲۱ است، می‌پردازد. یونگ حقیقتاً یک متفکر واقعی بود و نظریاتش هنوز هم تا حد زیادی ناشناخته‌اند و یا برداشت اشتباهی از آن‌ها می‌شود. نظریات او مانند تمام کسانی که ایده جدیدی ارائه می‌دهند، همیشه درست نیستند. دیدگاه او درباره حقیقت با دیدگاهی که بر دنیا حاکم بود، بسیار متفاوت بود و این موضوع باعث شد که درک منظور واقعی او برای روان‌شناسان و دانشمندان هم‌دوره‌اش دشوار بشود.

سبک نوشته‌های او برای همکاران دانشگاهی‌اش زیاده از حد ادبی و برای ادیبان بیش از حد دانشگاهی بود. هنرمندان و نویسندگان بیش از

دانشگاهیان راه خود را برای فهم عصاره افکار یونگ باز کردند، اما آن‌ها نیز به سرعت فهم خود را تعمیم دادند و نتوانستند با وسعت و عمق ذهن یونگ کنار بیایند.

من در این کتاب سعی خواهم کرد تصویر منسجمی از تفکر یونگ منسجم‌تر از تصویری که در نوشته‌های همکاران او یافت می‌شود، ارائه دهم. به نظر من این تصویر، ارائه منصفانه نظریات او است. از آن‌جا که عقاید یونگ اغلب غیرکاربردی و غیر واقع‌گرایانه و کم‌اهمیت انگاشته شده‌اند، تأکید من بر فواید کاربردی عقاید او خواهد بود. اما در ابتدا می‌خواهم درباره این صحبت کنم که یونگ چگونه فردی بود و چگونه و چرا بدیع‌ترین دیدگاه قرن ۲۰ را به وجود آورد.

یونگ و فروید

یونگ نیز مانند زیگموند فروید - که هنوز هم معروف‌ترین استاد او به شمار می‌آید - پزشک بود و تبدیل به یکی از اولین پیشگامان رشته جدید روان‌کاوی شد. یونگ به عنوان یک روان‌شناس بالینی همچنین پایه‌گذار کاری در روان‌شناسی تجربی بود که بعدها به دستگاه دروغ‌سنج انجامید. (گرچه سوءاستفاده از این روش یونگ را آزرده‌خاطر کرد). در هر حال در ابتدا توجه یونگ به عقده جلب شد.^۱ درباره عقده‌ها تا اندازه‌ای در بخش دوم صحبت خواهد شد. فروید نوزده سال بزرگ‌تر از یونگ بود و تا آن زمان برخی از برجسته‌ترین کارهایش را انجام داده بود. تا آن موقع، روان‌کاوی هنوز تقریباً ناشناخته بود و فروید نیز هم در جوامع پزشکی و هم در جوامع دانشگاهی مورد بی‌توجهی یا نفرت بود.

برای یونگ شرایطی بهتر از آن وجود نداشت تا از فروید قهرمان بسازد و برای فروید هم شرایطی بهتر از آن وجود نداشت تا این شاگرد جدید را به

۱. یعنی احساسات، تصاویر و خاطراتی که در اطراف یک مفهوم واحد مانند «مادر» جمع می‌شوند و در ذهن یک کل واحد را تشکیل می‌دهند.

فصل اول - یونگ و ناخودآگاه ۳

فرزندی بپذیرد. در سال ۱۹۰۶ یونگ، فروید را ملاقات کرد و به زودی به اولین همکار مورد علاقه فروید تبدیل شد و پس از آن مقام جانشینی فروید را به دست آورد. متأسفانه برنامه‌ریزی‌های فروید، بی‌نتیجه ماند زیرا یونگ خمیرمایه این را نداشت که مقلد کسی باشد. فروید و یونگ دو انسان خیلی متفاوت بودند که دنیا را به گونه‌های متفاوتی می‌دیدند.^۱

فروید پنجاه سال داشت و احساس می‌کرد که تا آن زمان نظریات اصلی ساختار و پویایی‌های روان انسان را ارائه کرده است.^۲ فروید، پیروانی می‌خواست که نظریات او را دنبال کنند و نتایج آن را گسترش دهند. با این‌که یونگ فروید را تحسین می‌کرد و معتقد بود بسیاری از نظریات او سودمند هستند، ولی به عقیده یونگ روان انسان بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی بود که فروید بیان کرده بود. در حالی که تئوری‌های فروید سفت و سخت‌تر می‌شد، یونگ کار خودش را با بیمارانش دنبال می‌کرد تا ببیند این کار او را به کجا می‌رساند و این کار او را به جایگاهی رساند که با تئوری فروید هماهنگ نبود.

سمبل‌های تکامل فردی

برای مثال، مفهوم فرویدی عقده اُدیپ^۳، یونگ را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد، اما یونگ چیزی متفاوت با آنچه منظور فروید بود را مشاهده کرد. به‌طور خلاصه فروید استدلال می‌کرد که تابوی زنا با محارم، درون همه ما وجود دارد و به این دلیل همواره باید نمودهایی در افسانه‌ها و ادبیات ما داشته باشد. فروید احساس می‌کرد که زنا با محارم به بهترین شکل در افسانه اُدیپ بیان شده

۱. در فصل ۳ که درباره تئوری تیپ‌های روان‌شناختی صحبت می‌کنیم، این تفاوت را خواهیم دید.

۲. روان کلمه‌ای است که یونگ آن را برای توصیف کل فرایندهای روان‌شناختی ما به کار می‌برد. از آنجا که روان نه محدود به جسم و نه جدا از جسم است، به نظر می‌رسد این کلمه بهتر از کلمات مغز یا ذهن است.

3. Oedipus complex

است. در این افسانه اُدیپ ندانسته پدرش، لائوس را می‌کشد و با مادرش یوکاسته ازدواج می‌کند. هنگامی که سرانجام اُدیپ و یوکاسته به حقیقت پی می‌برند، یوکاسته خودکشی می‌کند و اُدیپ خودش را کور می‌کند. فروید اظهار می‌کند که این، تعارضی است که بارها و بارها در زندگی همه ما، به‌خصوص در زندگی پسران و در سنین ۴ تا ۵ سالگی تکرار می‌شود. در آن سن (براساس دیدگاه فروید) پسرها به شدت عاشق مادرشان هستند و از پدرشان متنفرند.

فروید، عقده اُدیپ را سنگ بنای تئوری اش قرار داد. عقده اُدیپ مهم‌ترین عنصر روانی بود که تأکید بر رشد مردانگی داشت. یونگ چیزی بسیار هیجان‌آورتر را در کشف فروید مشاهده کرد: این‌که تمام افسانه‌های باستانی هنوز درون هریک از ما وجود دارند. در حالی که فروید در داستان اُدیپ توصیفی برای انواع رشدهای روانی یافت، یونگ آن را یک نمونه از انبوه متغیرهای روانی درون هریک از ما می‌دانست.

ارشمیدس، ریاضی‌دان معروف یونانی یکی از نوادر بود: او فرضیه‌پردازی بود که می‌توانست از تئوری‌هایش استفاده‌ای کاربردی به عمل آورد. او با استفاده از روابط ریاضی، ترکیبی هوشمندانه از قرقره‌ها و اهرم‌هایی به‌وجود آورد که از آن‌ها برای حرکت دادن اشیای بسیار بزرگ استفاده می‌کرد. داستانی وجود دارد که ارشمیدس در حالی که به‌خاطر موفقیتی که به‌دست آورده بود هیجان‌زده بود، گفت «تکیه‌گاهی به من بدهید، من زمین را حرکت خواهم داد!»

یونگ نیز، مانند ارشمیدس، متوجه شد که فروید تنها به یک نمونه پی برده بود که چگونه روان‌شناسی می‌تواند از تاریخچه فردی رها شود و به تاریخچه نژاد انسان، آن‌طور که در اسطوره‌شناسی شرح داده شده است، بپردازد. این رویکرد تاریخی هم تکیه‌گاهی بود برای این‌که بیرون از بیمار بایستیم و هم اهرمی را فراهم کرده بود که روان بیمار را حرکت دهیم. یونگ بلافاصله این مسیر تازه در روان‌شناسی را دنبال کرد.

فصل اول - یونگ و ناخودآگاه ۵

در سال ۱۹۱۲ یونگ اولین ثمره تحقیقاتش را با عنوان تکامل فردی و سمبل‌های لیبدو^۱ منتشر کرد (بعدها مطالبی به این کتاب افزوده و این کتاب بازنویسی و در سال ۱۹۵۲ با عنوان سمبل‌های تکامل فردی منتشر شد). در این کتاب، اندیشه‌ای مغایر با اندیشه‌های رایج ارائه شد و یونگ اظهار می‌کرد که لیبدو صرفاً انرژی جنسی نیست، بلکه انرژی روانی است و تصویری که در یک رؤیا وجود دارد فقط یک معمای تصویری نیست که رمز و راز آن باید فاش شود تا یک میل جنسی ممنوع آشکار شود، بلکه چیزی بسیار فراتر از آن است. یونگ در طی یک اکتشاف خیره‌کننده در نقش یک کارآگاه تحصیل‌کرده، برای فهم تخیلات یک زن مجرد در مراحل ابتدایی اسکیزوفرنی، تمام اسطوره‌شناسی را مرور کرد. آن زن «خانم فرانک میلر» و یکی از بیماران تئودور فلورنوی بود که در سال ۱۹۰۶ تخیلاتش را منتشر کرد.

فروید برای فهم همه تخیلات و رؤیاها به یک ریشه اسطوره‌شناسی واحد (یعنی عقده اَدیپ) رجوع می‌کرد، اما یونگ تصاویر تخیلات آن زن را بسط می‌داد تا سرتاسر اسطوره‌های فرهنگ‌ها و اعصار مختلف را دربرگیرد. هنگامی که تخیلات رمزگشایی می‌شدند، یونگ الگوی زمینه‌ای را که به طور اجتناب‌ناپذیری فرد را به سوی گسیختگی روان یا همان اسکیزوفرنی پیش می‌برد، پیدا می‌کرد.

چگونه تصاویر تخیلات یک زن امروزی می‌توانست تکرار مضامین اسطوره‌های هزاران سال پیش باشد، اسطوره‌هایی که آن زن هرگز درباره‌شان چیزی نمی‌دانست؟ جهان‌بینی مدرن هریک از ما را همانند یک لوح سفید می‌داند که تجارب ما داستان‌های آن لوح را می‌نویسند. شاید همه آن‌ها تخیلات یونگ بود. شاید تحلیل او یک افسانه هوشمندانه بود. آیا یونگ کار

1. Transformations and Symbols of the Libido

درستی می‌کرد که به جای این‌که تخیلات آن زن را مراحل گوناگونی بداند که به اسکیزوفرنی منتهی می‌شود، آن‌ها را به الگوهای اسطوره‌شناسی ارتباط می‌داد؟

بله، او کار درستی می‌کرد. مدتی بعد که یونگ نتایج کارش را با فلورنوی در میان گذاشت، فلورنوی تأیید کرد که مسیر بیماری آن زن مطابقت زیادی با الگوهایی داشت که یونگ توصیف می‌کرد. بدون در نظر گرفتن وجود یک زیربنای جمعی برای روان که تصاویر اسطوره‌ها، رؤیایها و تخیلات را تدارک می‌بیند، توضیح این‌که چگونه چنین بیماری‌ای می‌تواند رخ دهد دشوار است.

از نظر فروید این کارها نوعی زیاده‌روی بود، بنابراین رابطه‌اش را با یونگ^۱ قطع کرد. دربارهٔ علت این قطع رابطه، معمولاً فرویدی‌ها جانب فروید را و یونگی‌ها جانب یونگ را گرفته‌اند. ولی جدایی آن‌ها اجتناب‌ناپذیر بود، چون آن‌ها دنیا را از پشت عدسی‌های متفاوتی می‌دیدند. مانند هر پدر و پسری فروید احساس می‌کرد یونگ به او خیانت کرده و یونگ احساس می‌کرد فروید او را رها کرده است. دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد نظر هر دوی آن‌ها درست بوده است. با اصراری که یونگ داشت تا طرز فکری کاملاً مستقل از فروید داشته باشد، تحمل یونگ برای هر پدری دشوار بود و با عقاید محکم و گاهی انعطاف‌ناپذیر فروید دربارهٔ ماهیت روان، او نیز برای هر پسری غیرقابل تحمل بود. البته می‌توان گفت تمام پسرهای روان‌تحلیل‌گری فروید یکی پس از دیگری او را ترک کردند که اولین آن‌ها آدلر بود.

ولی چه قابل درک باشد یا نه، این مسئله برای یونگ مانند دارویی تلخ بود. یونگ در بقیهٔ زندگی‌اش مجبور شد در راه اکتشاف بستر جمعی ناخودآگاه

۱. چون فروید و یونگ اساساً مانند پدر و پسر بودند.

فصل اول - یونگ و ناخودآگاه ۷

فردی، مسیر خود را به تنهایی طی کند. کتابی که می‌خواهید بخوانید دربارهٔ کشف «ناخودآگاه به‌عنوان یک روان عینی و جمعی» توسط یونگ است که او بعدها آن را «ناخودآگاه جمعی» نامید. به این دلیل آن را «جمعی» نامید که شامل الگوهای تصویری و رفتاری بود که توسط یک فرد در زندگی‌اش کسب نمی‌شود، بلکه تمام افراد در تمام زمان‌ها می‌توانند به آن دست یابند؛ و به این دلیل آن را «ناخودآگاه» نامید که از طریق آگاهی هشیار نمی‌توان به آن دست یافت.

اسطوره‌ها در زندگی ما

دانشمندان و دانشگاہیان همیشه مفهوم یک ناخودآگاه جمعی را مورد تمسخر قرار داده‌اند. آن‌ها «باور دارند» که غیرممکن است افراد خاطراتی داشته باشند که در طول زندگی‌شان آن‌ها را به دست نیاورده باشند. چنین عقیده‌ای برای ما که در دوره و زمانه‌ای بزرگ شده‌ایم که عصر عقلانیت فرض می‌شود، خیلی عجیب به نظر می‌رسد؛ در زمانه‌ای که ما در جستجوی بیهودهٔ ارزش‌های معنوی دست و پا می‌زنیم و تظاهر می‌کنیم که روح می‌تواند به ذهن تنزل یابد. در زمانه‌ای که به‌طور فزاینده در ذهن‌های مان زندگی می‌کنیم، و با طبیعت اطراف مان قطع رابطه کرده‌ایم و در نتیجه تظاهر می‌کنیم که ذهن می‌تواند به مغز محدود شود و یقین داریم که برای هر چیز تبیینی مادی وجود دارد. هر توصیف دیگری از واقعیت، خرافات بدوی و بی‌اهمیت پنداشته می‌شود.

به‌خاطر این مادی‌گرایی، ما جدا از یکدیگر زندگی می‌کنیم و با یکدیگر غریبه هستیم. تنهایی و ناامیدی تبدیل به شرایط عادی تمدن غربی و پیشرفتهٔ ما شده است. ما درون خودمان گیر کرده‌ایم و ناامیدانه آرزو می‌کنیم که تا اندازه‌ای به شغل، مذهب، فردی دیگر، دنیای پیرامون مان و به خودمان احساس وابستگی کنیم.

روان‌شناسی یونگ راه خروج از این بن‌بست را به ما نشان می‌دهد. روان‌شناسی یونگ پاسخ کلی نیست، ولی امکان یک جهان‌بینی تازه را فراهم می‌کند. برخلاف دنیای مادی‌گرایی که سرد و عاری از احساس و فاقد شعور است، یونگ دنیایی را توصیف می‌کند که گرم، زنده و دارای شعور است. در چنین دنیایی هر فرد به فرد دیگر و به تمام جنبه‌های جهان هستی پیوسته است. با این حال هر فرد همچنین یک انسان منحصر به فرد است زیرا سرنوشت منحصر به فردی دارد، و یونگ این سرنوشت را فردیت می‌نامد، یعنی مسیر رشدی که هر یک از ما در طول زندگی مان می‌پیماییم.

مانند تمام چنین دیدگاه‌های جامعی، تصویر یونگ از واقعیت به تعدادی از پرسش‌ها، پاسخی نمی‌دهد. مفهوم ناخودآگاه جمعی درهای بسیاری را به روی تفکر غربی می‌گشاید که تا قبل از آن بسته بوده‌اند. به‌طور سنتی روش روان‌شناسی (به همراه فلسفه و علم قرن ۲۰) چنین بوده است که خود را به آن پرسش‌هایی که می‌توانست به آن‌ها پاسخ بدهد، محدود می‌کرد و این‌گونه با چنین پرسش‌های دشواری کنار می‌آمد. هرگونه پرسش دیگری به‌ویژه پرسش‌های متافیزیک، موهوم^۱ در نظر گرفته می‌شد. متأسفانه یا خوشبختانه دنیا پیچیده‌تر از سیستم فکری ما است. روان‌شناسی یونگ همه پیچیدگی‌هایی را که هر یک از ما در این دنیا تجربه می‌کنیم ارج می‌نهد و اگر نتواند به همه این پرسش‌ها پاسخ دهد، دست‌کم وجود چنین پرسش‌هایی را انکار نمی‌کند.

مفهوم یونگی ناخودآگاه جمعی نه یک مفهوم فلسفی و نه یک باور مذهبی است؛ بلکه تلاشی هر چند ابتدایی برای ارائه توصیفی دقیق از دنیای درونی روان و رابطه آن با دنیای بیرونی و مادی است. یونگ به‌وسیله بررسی دقیق رؤیاهای بیمارانش، به دنیای درونی روان پی برد و سپس آن رؤیاهای را به موضوعات مشابهی که در افسانه‌ها، اسطوره‌شناسی، هنر و فرهنگ سراسر دنیا یافته بود ارتباط می‌داد.

۱. کلمه موهوم معادل کلمه nonsense است و نویسنده کتاب این کلمه را شکافته و به این نتیجه رسیده که هر چیز که با توصیف حسی (sensory) جور نباشد non-sense نامیده‌اند.

فصل اول - یونگ و ناخودآگاه ۹

این کار، یک فعالیت دانشگاهی نبود؛ یونگ به این دلیل به اسطوره‌شناسی روی آورد که به او کمک می‌کرد تا مشکلات واقعی بیماران را بشناسد و بتواند آن‌ها را درمان کند. مثلاً ممکن بود او نمادی را در رؤیای یک بیمار بیابد که گیشش کند. او به اسطوره‌شناسی رو می‌آورد و اسطوره‌ای را می‌یافت که آن نماد قبلاً در آن رخ داده بود. از آن‌جا که اسطوره‌ها داستان‌هایی را دربارهٔ تضادهای انسان بیان می‌کنند، یونگ می‌توانست به تضادی که آن بیمار تجربه می‌کرد پی ببرد؛ تضادی که بیمار آن را از خودش و یونگ پنهان می‌کرد. اگر رؤیاها بی‌معنی باشند، پس تکرار یکی از نمادهای اسطوره‌شناسی در یک رؤیا باید تصادفی بوده و تضادی که در اسطوره منعکس شده با مشکل واقعی بیمار بی‌ارتباط یا کم‌ارتباط باشد. ولی تضادهای موجود در اسطوره‌ها با مشکلات واقعی بیماران ارتباط داشتند. بارها و بارها این‌گونه بود.

برای پذیرش دیدگاه یونگ دربارهٔ واقعیت، نیازی نیست که به او ایمان داشته باشیم، همهٔ آنچه لازم داریم این است که شجاعت داشته باشیم تا دنیای درون‌مان را صادقانه بررسی کنیم، همان‌طور که یونگ این کار را انجام داد. اکنون این بررسی آسان‌تر شده، چون یونگ این بررسی را انجام داده و نقشهٔ راه را برای ما فراهم کرده است. لازم نیست که نقشهٔ او را با اعتقادی راسخ بپذیریم. او از ما خواسته است که به‌گونه‌ای به روان نزدیک شویم که گویی هیچ چیز دربارهٔ آن نمی‌دانیم. با وجود این اگر آن‌چه را که در دنیای درونی‌مان با آن روبه‌رو شده‌ایم به‌دقت بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که بررسی ما به مدل یونگ بسیار نزدیک است و دلیل آن وجود یک روان جمعی است. روان جمعی فقط یک فرضیه نیست.

هنگامی که همهٔ لایه‌های شخصی روان را کنار بزنیم، هنوز هم چیزی باقی می‌ماند. چیزی که در همهٔ مردان و زنان، در همهٔ اعصار و فرهنگ‌ها مشترک است. در واقع به دلیل این‌که آن **ناخودآگاه** است، ما نمی‌توانیم آن را به‌طور مستقیم تجربه کنیم. مانند فیزیکدانان ذرات بنیادین که اثر ذرات ریز

اتمی در یک حباب خلأ را مشاهده می‌کنند، ما باید ناخودآگاه را از طریق اثری که در رؤیایها و تخیلات ما می‌گذارد مشاهده کنیم. ولی می‌توانیم مدل‌هایی را براساس آن مشاهدات بسازیم، مدل‌هایی که هم ساختار و هم روابط پویای خود را با آگاهی توصیف می‌کنند (دقت کنید که توصیف می‌کنند، درباره آن‌ها توضیح نمی‌دهند).

پیش از آن‌که این سفر را آغاز کنیم، باید چیزی را درباره این مرد برجسته، یعنی کارل گوستاو یونگ، بدانیم تا بتوانیم بهتر درک کنیم که او چگونه توانست اکتشافات منحصر به فردش را انجام دهد.

پیوستگی با طبیعت

کارل یونگ در کسویل، منطقه‌ای روستایی در سوئیس، و در سال ۱۸۷۵ زاده شد. پدرش کشیش بود و به دلیل مأموریت‌هایی که کلیسا به او محول می‌کرد، یک بار هنگامی که کارل ۶ ماه داشت و بار دیگر هنگامی که او ۴ سال داشت خانواده‌اش را به بخش‌های متفاوتی منتقل کرد. هر دوی آن بخش‌ها در مناطقی روستایی بودند. یونگ کودک تنهایی بود که تا وقتی وارد مدرسه شد هیچ خواهر و برادر یا هم‌بازی نداشت.^۱ به‌خاطر این‌که او از بین کودکان دیگر هیچ هم‌صحبتی نداشت، مجبور بود هم به ویژگی‌های درونی خودش متکی باشد و هم به زیبایی طبیعت اطرافش توجه کند. اگرچه سال‌های بعدی زندگی او سرشار از عشق و روابط دوستانه ژرف و چشمگیری بود، ولی او همیشه فردی تنها باقی ماند که به شدت معتقد بود سرانجام باید ریشه دانش در مشاهدات درونی باشد.

در زمان یونگ بخش‌های روستایی سوئیس هنوز در بین تپه‌ها، دریاچه‌ها، جنگل‌ها و دشت‌ها جای داشتند و در طول صدها سال تغییر چشمگیری نکرده بودند. سوئیس از سال ۱۵۱۵ از نظر سیاسی بی‌طرف بود و فقط

۱. خواهر کوچک او وقتی متولد شد که او ۹ سال داشت.

فصل اول - یونگ و ناخودآگاه ۱۱

به دنبال صلح و ثبات بود اگرچه این تعادل در زمان حکمرانی ناپلئون برهم خورد. به همین دلیل اهالی سوئیس مردمی صلح طلب و لذت جو هستند که این ویژگی‌ها ریشه در طبیعتی دارد که آن‌ها را احاطه کرده است. شناسایی این ویژگی‌های حسی سوئیس در یونگ اهمیت دارد، چون افراد زیادی توصیف او از روان را یک خیال‌پردازی دانسته‌اند.^۱

طبیعت، منبعی از آسایش و الهام را برای باقی عمر یونگ فراهم کرده بود. هنگامی که یونگ به سنین بزرگسالی رسید، بلافاصله پس از این‌که در سال ۱۹۰۳ ازدواج کرد، در کوزناخت و در ساحل دریاچه زوریخ خانه‌ای ساخت که می‌خواست باقی عمرش را در آن زندگی کند. در سال ۱۹۲۳، پس از فوت مادرش، او برجی سنگی در نزدیکی بولینگن ساخت. از آن هنگام تا زمان مرگش در سال ۱۹۶۱ او وقتش را به دو قسمت تقسیم کرده بود: زندگی با خانواده‌اش در کوزناخت و زندگی در انزوای باستانی‌اش در برجی واقع در بولینگن. او در سال‌های ۱۹۲۷، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ قسمت‌هایی را به برجش افزود و آخرین قسمتی که به آن افزود، مدت کوتاهی پس از فوت همسرش در سال ۱۹۵۵ بود. او یاد گرفت که چگونه سنگ‌ها را از معدن استخراج کند و آن‌ها را بتراشد و خودش بیشتر کار ساختن برج را انجام دهد. یونگ رابطه‌اش را با برج و طبیعت به‌طور تأثیرگذار در شرح حال معنوی خودش با

۱. تمایل یونگ به نسبت دادن ویژگی‌هایی به ملت‌ها و نژادها خشم بسیاری از منتقدان را برانگیخته است. آن‌ها چنین مشاهده صادقانه‌ای را با تعصب اشتباه گرفته‌اند. ولی آیا همه ما نمی‌دانیم که فرهنگ‌های گوناگون، صفات گوناگونی دارند؟ آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها در طول تاریخ به همان اندازه‌ای که به خاطر قلمروشان با یکدیگر کشمکش داشته‌اند، به خاطر درک متفاوت‌شان از دنیا با یکدیگر درگیری داشته‌اند. وقتی گفته می‌شود که یک ملت ویژگی‌های خاصی دارد، اصراری نیست که همه افراد آن ملت چنان ویژگی‌هایی داشته باشند و همچنین لزوماً قرار نیست فردیت کسی از بین برود. پذیرش این‌که ملت‌های گوناگون، شخصیت‌های متفاوتی دارند فرقی با این ندارد که بپذیریم افراد گوناگون، شخصیت‌های متفاوتی دارند. - م.